

به جواب جلیل پرشور که نوشته اند
"آنچه از شاهپور احمدزی میدانم"

یکی از دوستان فامیلی ما اخیراً کاپی نوشته ای را برایم ارسال داشت که توسط
آغای جلیل پرشور در صفحه نخست جریده اینترنتی "فریاد آزادی" www.faryad.org
از گزارشات محبس پلچرخی شان در دوران حکومت حزب دیموکراتیک خلق در کابل
زیر عنوان "آنچه از شاهپور احمدزی میدانم" به نشر سپرده شده است.
از نویسنده تشکر میکنم که در آغاز نوشته هایش از پدرم مرحوم تورنجنرال شاهپور
احمدزی با بکار بردن کلمات مانند "معلم توانا"، "وطنپرست" و "باوقار" به نیکی یاد
کرده اند، حسن نظرشان هست. اما در قسمت دیگر این مضمون علاوه کرده اند که
"شاهپور احمدزی به ما گفت که با وجود کل مشکلات کاری نکنیم که عزت و وقار
حزب ما زیر سوال برود." و به همین ترتیب نوشته هایش را با ادای این جملات
خاتمه میدهد: "شاهپور عزیز وطن! درود گرم ما نثار تو و همزمان تو باد که با
تمام عشق و محبت نسبت به زندگی، آنرا فدای مردم و حزب قهرمان پرور تان
نمودید."

از شما خوانندگان گرامی چه پنهان که من با پنج برادر و سه خواهر و مادرم
همه از خواندن این جملات به تعجب افتاده و نهایت متأثر شدیم. به احترام حرمت
دیگران باید ابراز بدارم که با کسانی که عضویت حزب دیموکراتیک خلق و پرچم و
یا هر سازمان سیاسی دیگری را داشته اند و یا دارند کدام خصومت شخصی نداشته و
ندارم. خودشان و مسؤلیت های شان در قبال مردم و مملکت شان و هم اینقدر
میدانم که رهبران احزاب سیاسی آنوقت نه آن بصیرتی را داشتند تا تکلیف را از

زاویه که وارد شده بود ملاحظه نمایند و نه مجال و توان آنها داشتند که مانع وقوع آن حوادث دردناک در بین مردم ما شوند.

اما در رابطه با طرز زندگی و سرانجام سر نوشت پدرم می خواهم جداً تاکید نمایم که پدرم در زمان حیات خود نه خودش حزب داشت، نه به حزب کسی دیگری بود و نه اندیشه های حزبی و سیاسی را در افکار خودش و محیط فامیل میپروراند.

بدین ترتیب اگر نویسنده مضمون "جلیل پرشور" کوشش میکند تا بکار بردن این نوع جملات پدرم را به عضویت احزاب خلق و پرچم منسوب کند و یا لااقل وی را خوشبین حزب دیموکراتیک خلق نشان دهد، به نظر من ایشان سخت به خطا رفته اند و ضرورت دارند در شناخت و معرفی پدرم غور و دقت بیشتر به خرج دهند.

زیرا همانطوریکه "جلیل پرشور" از پدرم به حیث یک شخص با وقار یاد کرده اند، حقیقتاً این وقار و عزت نفس تا حدی در شخصیت پدرم عمق داشت که به هیچ یک از اوامر و مرام های شوم دولت کمونستی آنوقت سر تسلیم فرو نیورد که بالاخره به قیمت زندگی اش تمام شد و در اثر توطئه که بصورت بسیار نامردانه از طرف دولت آنوقت برایش چیده شد، مدتی ویرا در محبس پلچرخی زندانی ساخته و بعداً به زندگی اش خاتمه دادند.

وقتی من به حیث پسرش جوای ای احوال نا بسامانش شده در وزارت داخله آنوقت به شخص با صلاحیتی که در دفتر مصونیت ملی اگسا به عزیز "اگسا" مشهور بود مراجعه کرده سوال کردم: "سلطان علی کشتمند صدراعظم و رفیع وزیر دفاع آنوقت در عین زمان وبه عین توطئه همراهی پدرم یکجا زندانی گردیدند و جرم هر دو نفر بالاخره از

اعدام به بیست سال حبس تخفیف یافت، چرا این تخفیف جرم به پدرم داده نشد؟" عزیز اگسا در جواب گفت "پدر شما شاهپور احمدزی مسؤنیت حزبی نداشت." این جواب خود یک سند قائم است که ثابت میسازد پدرم فقط یک نظامی غیر حزبی بوده است.

به همین ترتیب رساله که زیر عنوان "یادداشت‌های کشتمند" از طرف سلطانعلی کشتمند که سابقه طولانی در حزب دیموکراتیک خلق دارد و هنوز هم در قید حیات میباشد به نشر سپرده که در آن نام‌های تمام اعضای حزب دیموکراتیک خلق اعم از خلق و پرچم که در قوای مسلح وظیفه داشته اند درج گردیده ولی از پدرم قطعاً درین رساله نام برده نشده است.

جالب از همه وقتی حزب دیموکراتیک خلق بعد از کودتای هفت ثور به قدرت رسید، پدرم را بدون آگاهی قبلی و بدون آنکه با وی مشوره کرده باشند به حیث لوی درستیز در قوای مسلح آنوقت تعیین کرد و نور محمد تره کی در حضور همه اعضای بیرونی سیاسی که در رادیو افغانستان گرد هم جمع شده بودند فرمان مقررری پدرم را برایش داد. درین فرمان که نزد من موجود است فقد از سابقه خدمت و صداقت پدرم به حیث یک افسر نظامی نام برده شده است و بطوریکه معمول آنوقت بود به پیشروی نام پدرم نه کلمه "رفیق" بکار رفته است و نه از سابقه حزبی و یا کدام فعالیت سیاسی اش تذکری داده شده است. که بازهم این فرمان نشاندهنده آنست که پدرم حتی از نظر نور محمد تره کی و هیئت بیرونی سیاسی حزب دیموکراتیک خلق بصورت مشخص یک افسر نظامی غیر حزبی بوده که دولت آنوقت خواست با کشانیدن پایش در قوای مسلح به حیث لوی درستیز از موقف ملی و نفوذ و محبوبیت سرشاری که با تربیه نمودن و گسیل صدها شاگرد وطندوست از حزبی پوهنتون به اردوی ملی داشت، به نفع خویش بهره برداری نماید. ولی همینکه آن مرام‌ها برآورده نشد، بیشتر از آن دولتی آنوقت تحمل آنرا کرده نتوانست و نا جوانمردانه به زندگی اش خاتمه دادند.

دوکتور حقشناس در کتاب خود بنام "دسایس و جنایات روس در افغانستان" در رابطه به این توطئه نوشته است: "چنانچه همه کس میدانست که شاه پورخان احمدزی یک افسر غیر کمونست و بی طرف بود و عبدالقادر وزیر دفاع یک کمونست پرچمی و

مزدور. و این دو وصله ناجور هیچگاه به هم پیوند نمی شدند. فقد پای او را به علتی به این دام بستند که زمانی از معتمدان داود خان و در جمله هیت باز رسی مترمین او بود و محمد داود خان را بار بار از تحریک و دسیسه سازی اطرافیان کمونستش و کشتار و زندانی کردن مردم بیگناه بر حذر میداشت."

دگر جنرال محمد نظیر کبیر سراج در یادداشت هایش بنام "رویداد های نیمه اخیر صده بیستم در افغانستان، جلد اول در صفحه ۱۲۲" از اختلافات خلق و پرچم یاد کرده مینویسد "در زندان پلچرخ محبوسین پرچمی اذیت و شکنجه شده و از بین شان دو نفری که به حزب مربوط نبودند؛ تورن جنرال شاهپور احمدزی و داکتر میر علی اکبر اعدام شدند."

محمد صدیق فرهنگ در رساله اش بنام "افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم، ص ۹۱-۹۸" مینویسد: "دولت خلقی کوشید تا با کلان نشان دادن موضوع از یک سو پرچم را به حیث سازمان سیاسی و نظامی به کلی از میان بردارد و از دیگر سو به این بهانه رژیم ترور و وحشت را به گونه شدیدتر در کشور بر قرار سازد. شامل ساختن نام دوتن از شخصیت های غیر سازمانی جنرال شاهپور احمدزی و دوکتور میر علی اکبر در فهرست دسیسه سازان نیز موئید این ادعا است، زیرا نخستین یک صاحب منصب غیر سازمانی بود و دومین علاوه بر عدم ارتباط با حزب و مرام آن، به گرایش قوی مذهبی در مذهب شیعه اثنی عشری شهرت داشت. چون هیچ دلیل موجود نیست که اینان به فکر همکاری با پرچم بوده باشند. به گمان اغلب مقصد دولت از تذکار نام های شان این بود که از یک سو صفوف پرچم را به رهبران آن بدگمان سازند و از سوی دیگر بهانه برای قلع و قمع مخالفان شان در اردو و در بین اهل تشیع بدست آرند."

به این ترتیب شواهد و اسناد فراوان موجود است که ثابت میسازد پدرم از بسیار

جوانی تا زمان مرگش عضو هیچ حزب و سازمان سیاسی نبوده است. با فرض محال اگر این حقیقت می‌داشت که پدرم عضویت کدام حزب و یا سازمان سیاسی را هم می‌داشت، من خودم و تمام اعضای فامیلم آن شرمات را داشتیم که به سر بلند آنرا اعتراف کرده و آن اندیشه های سیاسی را که پدرم در زمان حیاتش از آن پیروی میکرد، مایه افتخار خود بدانیم. در حالیکه این حقیقت ندارد و پدرم فقد يك شخص نظامی بی طرف بود که پایش را به توطئه های گوناگون بسته و سربه نیستش نمودند، من به هیچ فردی اجازه نمیدهم که پدرم را منسوب به حزب خود معرفی کرده از نام و شهرت نیک وی که در سطح ملی و اردو داشت به نفع خود و یا حزب و سازمان سیاسی خود بهره برداری نماید. من فقد به همین چند جمله فوق اکتفا میکنم زیرا به مردم آگاه وطن ما همه حقایق قدم به قدم روشن است و قضاوت را بهتر است به مردم و تاریخ بگذاریم .